

مهدویت از دیدگاه عزیزالدین نسفی

علی اکبر افراسیاب پور^۱

عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت دبیر شهید رجائی

چکیده مقاله:

عزیزالدین نسفی عارف بزرگ قرن هفتم هجری، در عرفان نظری تحولی ایجاد کرده است و با گرایش‌های شیعی، بحث از ولایت و انسان کامل را در مرکز اندیشه‌های عرفانی خود قرار می‌دهد. او در آثار خود، ابتدا از معرفی عوالم هستی و مراتب ارواح و انسان کامل آغاز می‌کند و سپس به جایگاه ولایت می‌پردازد و آن را باطن نبوت به‌شمار می‌آورد. جمع بین ولایت و انسان کامل را در خاتم اولیاء و مهدی موعود می‌داند و با استناد به آیات و روایات و بهره‌گیری از اندیشه‌های ابن عربی و سعدالدین حمویه، خاتم ولایت را در ظهور صاحب‌زمان و ولیّ دوازدهم ارزیابی می‌نماید.

کلید واژه‌ها:

عرفان، ولایت، انسان کامل، موعود، خاتم اولیاء، صاحب‌زمان.

^۱ - ali412003@yahoo.com

پیشگفتار

عزیزبن محمد نسفی (حدود ۶۸۰-۵۹۶ ق) عارفی بزرگ است که در عرفان نظری تحولی ایجاد نمود و با تکیه بر بحث از انسان کامل و ولایت در تاریخ عرفان زمینه‌ساز رشد تشیع و عرفان از این طریق گردید. با اینکه در عصر ایلخانی زندگی کرد و مغولان با اینکه ویرانی‌ها بار آوردند، حکومت‌های متعصب و سخت‌گیری را نیز از بین بردند و اگر دانشمندان مجبور به هجرت شدند اما همین سفرها به گشایش‌هایی نیز انجامید و شخصیت‌های بی‌نظیری هم در سختی‌ها تربیت شدند. بهاء‌الدین ولد (متوفی ۶۲۸ ق)، نجم‌الدین رازی (متوفی ۶۵۶ ق)، سیف‌الدین باخرزی (متوفی ۶۵۹ ق)، شمس تبریزی (متوفی ۶۴۶ ق)، اوحدالدین بلیانی (متوفی ۶۸۷ ق) و بسیاری از عارفان از آن جمله هستند.

نسفی با سعدالدین حمویه (متوفی ۶۵۰ ق) از بزرگان کبرویه همراهی داشته و برخی او را شیخ نسفی گفته‌اند. (جامی، ۱۳۷۰: ۴۳۱) علاوه بر علوم اسلامی به تحصیلات پزشکی نیز آموخته بود و آثار خود را در کرمان، شیراز، اصفهان و ابرقوه نوشت. (ریجون، ۱۳۷۸: ۲۷) در آنها انسان را به خودشناسی و خداشناسی می‌خواند و آثار او یعنی الانسان الکامل، مقصد الاقصی، زبدة الحقایق، بیان التنزیل، منازل السائرین، کشف الحقایق، و چند رساله دیگر بیش از هر چیز بر عرفان و معرفی انسان کامل تکیه دارد که بخشی از آن به مهدویت نیز ارتباط می‌یابد.

او به پیروی از ابن عربی و سهروردی در عرفان نظری بر وحدت وجود و اصالت نور تکیه دارد و همواره خود را پیرو رسول اکرم (ص) و تابع شریعت اسلامی نشان می‌دهد. چنانکه عرفان را بر مبنای پیروی از شریعت استوار می‌سازد و عقیده دارد که انسان با پیروی از ولایت و با سلوک عرفانی می‌تواند به سوی حق و لقای الهی سیر نماید. «هر که نفس خود را به جایی رسانید که مناسبت با نفس فلک الافلاک دارد و علم و طهارت را به نهایت رسانید، آدمی تمام

شد و عالم صغیر تمام گشت و هر که عالم صغیر را تمام کرد و در عالم کبیر خلیفهٔ خدای است و خلیفهٔ خدای معجون اکبر و اکسیر اعظم و جام جهان نمای و آیینۀ دو گیتی است و عقل اول پیغام گذار در وی شد، رسول بارگاه وی گشت، من الملک الحی الذی لایموت، در این مقام است که گاهی به واسطهٔ عقل اول با حق سخن گوید و بشنود و چون مفارقت کند و ابدالابداد در جوار حضرت رب العالمین خرم و شادان باشد و از مقربان حضرت وی بود و این بهشت خاص است.» (نسفی، ۱۳۸۱: ۷۱)

با اینکه نسفی را برخی حنفی مذهب نوشته‌اند، اما با توجه به دیدگاهی که نسبت به ولایت و موعود و مانند آن دارد، برخی نیز او را شیعه دانسته‌اند. در مقدمهٔ کتاب او می‌خوانیم: «چون نسفی در اهم مصنفات خویش یعنی کشف الحقایق، از اصول و معتقدات ارباب تشیع با احترام و عطوفت سخن‌ها رانده است، مذهب خود وی هم آیین شیعه بوده است. مکالمهٔ وی با سعدالدین حمویه در مورد اولیاء و صاحب الزمان، دلیلی بر تشیع وی به نظر می‌رسد.» (نسفی، ۱۳۸۸: ۱۴)

تاریخ ایران و اسلام پس از مغولان به راهی دیگر رفت و نهضت‌های شیعی در برابر ایلخانان بر پا گردید و به حکومت شیعی صفویان رسید، بی‌تردید اندیشهٔ ولایی شیعه پیش از حملهٔ مغول زمینه‌ای مناسب برای طرح در جامعه نداشت و حکومت‌های متعصب سنی هیچ نوع اظهارنظری را بر نمی‌تافتند، اما نظریهٔ ولایت در حوزهٔ عرفان‌نظری با قدرت و استحکام مطرح بود و از قرن هفتم هجری با پشتوانهٔ نظری قدرتمندی توسط سعدالدین حموی و نسفی و دیگران مبانی نظری لازم را پیدا کرد و نظریهٔ ولایت و انسان کامل که توسط نسفی در مرکز اندیشهٔ عرفان قرار گرفت به حوزهٔ عرفان شیعی تعلق داشت و به تقویت این جبهه پرداخت تا آنجا که در قرن‌های بعد از حوزه نظر به عرصهٔ اجتماعی هم گسترش یافت و به همین دلیل می‌توان ادعا نمود که نسفی گاهی ارزشمند در استحکام عرفان شیعی برداشت.

نسفی و ولایت

واژهٔ ولیّ در معنای مثبت و منفی با مشتقات خود ۲۳۳ مرتبه در قرآن کریم آمده است که ۴۲ بار به شکل اولیاء و دو بار ولایت دیده می‌شود و اغلب به معنای قرب و نزدیکی است. ولایت که به کسر واو مصدر والی و به معنای تولیت و سلطنت باشد یا به فتح واو که مصدر ولیّ به معنای سرپرست، سلطان و محبت باشد به هر دو شکل خوانده شده (ابن فارس، ۱۳۷۱، ج ۶: ۱۴۱) و در عرفان به هر دو معنی به کار رفته است. ولایت حقیقی از آن خداوند می‌باشد

اما موجودات نیز به اندازه بهره وجودی خود از آن سهمی دارند. به همین دلیل ولایت را به جزئی و کلی و ظهور آن در اسماء و صفات و مظاهر آنها تقسیم کرده‌اند و انسان که خلیفه خداست و خاتم اولیاء که ولی کامل و خاتم است بیشترین بهره را از ولایت الهی دارد.

در عرفان اسلامی، ولایت مرکزیت محور هستی است و خاتم الاولیاء یا ولی خاتم که آن را ختم ولایت می‌دانند با ظهور منجی و موعود تحقق می‌یابد. در عرفان شیعی ولی خاتم مهدی منتظر است که مهدویت شخصی هم خوانده می‌شود و در برابر مهدویت نوعی قرار می‌گیرد که در عرفان اهل سنت و مهدویت جهانی که در ادیان دیگر دیده می‌شوند. البته در عرفان اسلامی اکثریت قاطع ولی خاتم را همان مهدی موعود دانسته‌اند. از جمله نسفی که خاتم الاولیاء و مهدی و صاحب الزمان را مترادف و در یک معنی به کار برده است. (نسفی، ۱۳۸۸: ۳۲۰)

از نخستین کسانی که در باب خاتم ولایت کتاب نوشته است، حکیم ترمذی (متوفی ۲۵۵ق) را باید نام برد که عقاید نسفی به آن نزدیک است. این حکیم، ولایت را یک حقیقت کلی الهی و صفتی از صفات خداوندی می‌داند که تا وجود هست، ولایت هم خواهد بود و می‌نویسد: «نبی از مقام باطن خود که ولایت باشد، اخذ فیض می‌نماید، انبیاء به اعتبار نبوت که مقام خلقی و ظاهری است مؤید از جنبه ولایت خود که جهت حقی و ربانی است می‌باشند. جنبه نبوت آنها که ملازم با قوت و قدرت و تصرف و اظهار علوم و بیان معارف به حقایق است، متقوم به مقام ولایت آنهاست. انبیاء به اعتبار مقام باطن وجود خود و جهت مقام ولایت خود، متصل به حق و واسطه در فیض می‌باشند.» (ترمذی، ۱۳۸۵: ۱۱)

عارفان اغلب نبوت را دارای باطنی می‌دانند که همان ولایت باشد. (قونوی، ۱۳۷۱: ۶۹) چنانکه آن را به ولایت عامه و خاصه هم تقسیم نموده‌اند. سپس ولایت را به مطلقه و مقیده هم در نظر گرفته‌اند که ترکیب آنها باعث شده تا نوعی اضطراب در عقاید عارفان درباره ختم ولایت پیدا شود. این اختلاف در آثار ابن عربی و شاگردان او بیشتر به چشم می‌خورد. از طرفی هر نبی و رسولی، ولی هم به شمار می‌آید. بی تردید ابن عربی و نسفی در بحث از ختم ولایت تحت تأثیر حکیم ترمذی و کتاب او با نام خاتم الاولیاء بوده‌اند. علیرغم این اختلافات در آثار همه آنها اعتقاد به مهدی موعود و صاحب الزمان و ظهور او حتی به نحوی که شیعه بیان نموده است در آثار آنها دیده می‌شود.

ابن عربی ختم ولایت مطلقه و مقیده را در چند بیان آورده است که آنچه در فتوحات است همان عقیده شیعه است که می‌گوید: «خداوند را خلیفه‌ای است موجود که ظاهر گردد و ظهورش در زمانی اتفاق می‌افتد که دنیا پر از جور و ستم باشد و او دنیا را پر از عدل و قسط می‌فرماید و اگر از عمر دنیا نماند مگر یک روز، خداوند آن را طولانی می‌گرداند تا آن خلیفه ولایت کند. او از عترت رسول‌الله (ص) و جدش حسین بن علی بن ابی‌طالب است و فرزند فاطمه است.» (ابن عربی، ج ۳: ۳۲۷) و «بدانید که خروج مهدی (عج) حتمی است.» (همان، ج ۶: ۶۶)

ولایت در مرکز عرفان نسفی قرار دارد و بلکه ولایت را باطن نبوت به‌شمار می‌آورد و آن را فیض الهی می‌داند که همواره از طرف خداوند برای مخلوقات ساری و جاری است. در تعریف ولایت می‌گوید: «یا عزیز! در لغت معنی نبی آگاه‌کننده و معنی ولیّ نزدیک است. پس از روی گفته عرب، هر آگاه‌کننده نبی باشد و هر نزدیک ولیّ باشد. یا عزیز! سالک اول می‌گوید که ولیّ آن است که خداوند تعالی یکی را از اولیای خود برگزیند و به وحی خود او را مخصوص گرداند و به خلق فرستد تا خلق را از خود خبر کند. نبی را دو روی باشد، از حق قبول می‌کند و به خلق می‌رساند. و آن روی که به طرف خدای است نامش ولایت است و این روی که به طرف خلق است نامش نبوت است.» (لوید، ۱۳۷۸: ۲۸۴؛ نسفی، ۱۹۶۲: ۳۱۷)

از دیدگاه نسفی همه پیامبران و انبیاء دارای ولایت بوده‌اند و بلکه هر نبی دارای ولایت است و به همین دلیل انسان کامل هستند. البته ولایت را جنبه الهی و باطن دل نبوت به‌شمار می‌آورد. می‌گوید: «ای درویش! به نزدیک اهل وحدت، دانایان سه طایفه‌اند: حکما و انبیاء و اولیاء. حکیم آن است که به طبایع اشیاء دانا باشد و نبی آن است که به طبایع و خواص اشیاء دانا باشد و ولیّ آن است که به طبایع و خواص و حقایق اشیاء دانا باشد. پس در عالم هیچ‌کس را علم و قدرت برابر ولیّ نباشد، از جهت آنکه خدا دو تجلّی دارد: تجلّی عام و تجلّی خاص. تجلّی عام عبارت از افراد موجودات است و تجلّی خاص عبارت است از ولیّ است؛ این است معنی: فقط خدا دوست و یاور است و اوست که مردگان را زنده می‌کند و اوست که بر هر چیز تواناست. (۴۲: ۹) و این است معنی: خدا به احاطه علمی بر همه امور آگاه است (۶۵: ۱۲).» (نسفی، ۱۳۴۴: ۵۹)

نمونه نبوت و ولایت را می‌توان درباره حضرت موسی (ع) و حضرت خضر مشاهده نمود که در سوره کهف ماجرای آنها آمده است و خضر که ولیّ است به باطن امور هم علم دارد. در

این باره می‌گوید: «موسی (ع) که نبی بود علیم بود و خضر که ولیّ بود علّام بود، از جهت آنکه موسی (ع) را علم کتاب بود و خضر را علم علّام، علم کتابی شهادتی است و علم علّامی غیبی است، لاجرم خضر کلام غیوب بود.» (همان: ۵۹)

یکی از وظایف ولایت را هدایت اجتماعی می‌داند. «یا عزیز! نبی مندر است و ولیّ هادی است، از جهت آنکه نبی می‌خواهد که دفع فساد کند از میان خلق و اظهار صلاح کند در میان خلق و دفع فساد و اظهار صلاح بی‌انذار میسر نشود و ولیّ می‌خواهد که دفع شرک کند از میان خلق و اظهار وحدت کند در میان خلق و اظهار وحدت بی‌هدایت مسلم نگردهد.» (لویده، ۱۳۷۸: ۲۸۸) در موارد متعدد علمی که برای ولیّ قائل است به مراتب بالاتر از علمی است که برای حکیم در نظر می‌گیرد. (نسفی، ۱۹۶۲: ۳۶۵).

از نظر نسفی، اولیاء کسانی هستند که در شریعت تابع انبیاء می‌باشند و از معنای باطنی شریعت باخبرند، زیرا آنها روی به جانب خدا دارند، به همین دلیل، آنان را وارثان انبیاء شمرده‌اند. انبیاء در مقام نبوت خود، خواص ویژه وحی را می‌فهمند و در مقام ولایت حقایق ابعاد باطنی آن وحی را درک می‌کنند. نبوت غیرتشریعی یا ولایت به اسرار دین می‌پردازد. به بیان دیگر انبیاء قانون‌گذار در تشریح خواص وحی محدودیت دارند، حال آنکه اولیاء از این نظر مقید نیستند و می‌توانند حقایق نهانی را توضیح دهند. (لویده، ۱۳۷۸: ۲۹۵)

رابطه بین نبوت و ولایت از دیدگاه دیگر عارفان متفاوت بیان شده است. حتی سعدالدین-حمویه شیخ او می‌گوید: «بدان که ابتدای نبوت پایان ولایت است چون نبی از حق به مخلوقات می‌آید و ولیّ از مخلوقات به حق می‌رود. همان بدان‌سان که پایان ولایت ابتدای نبوت است، پایان نبوت ابتدای ولایت است. این بدان سبب است که پایان ولیّ از صورت با معنی است و ابتدای نبی از معنی باصورت است، بنابراین، بدایت آن نهایت این است و نهایت این بدایت آن است.» (حمویه، ۱۳۶۱: ۱۳۷)

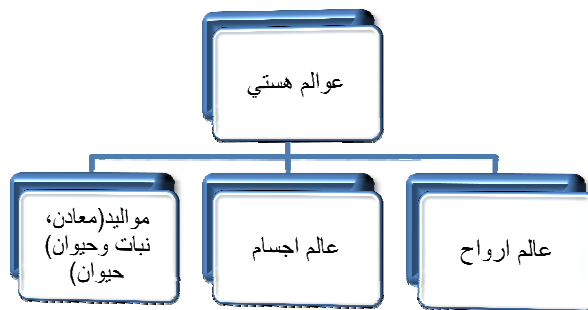
عزالدین نسفی و انسان کامل

انسان کامل که اصلی‌ترین موضوع در انسان‌شناسی نسفی است، نظریه‌ای شیعی و نزدیک به امامت به‌شمار می‌آید و حتی پیدایش آن را به خطبه‌البیان حضرت علی (ع) منسوب می‌دانند که بیانگر مفهوم انسان کامل است. (آملی، ۱۳۴۷: ۱۲) و پیش از ابن‌عربی (متوفی ۶۳۸ ق) در گفته‌های بایزید بسطامی (متوفی ۲۳۴ ق) و حلاج (متوفی ۳۰۱ ق) و شیعیان اسماعیلی چون

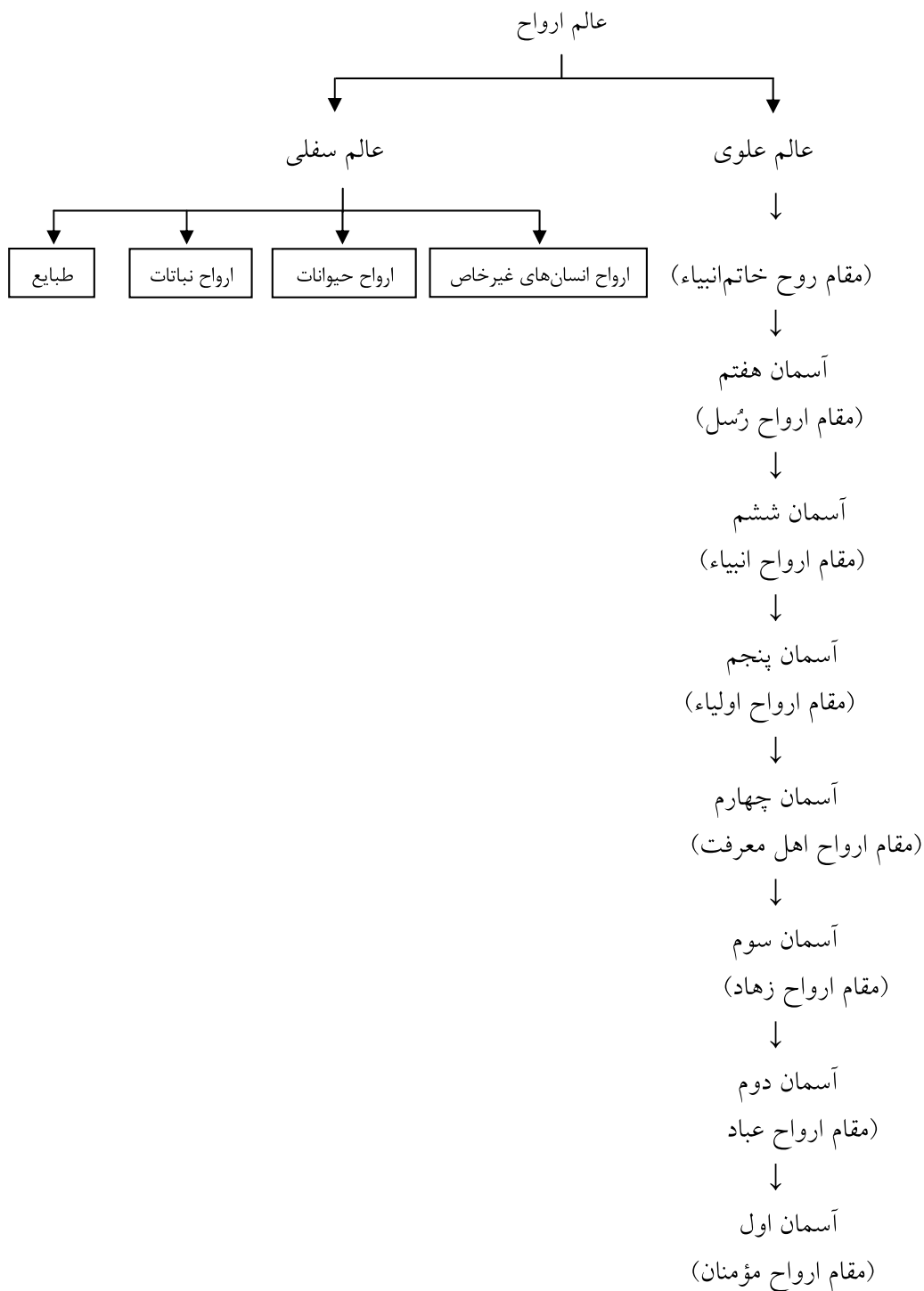
ناصرخسرو (متوفی ۴۸۱ق) در رسایل خود این مفهوم را آورده‌اند. (ناصرخسرو، ۱۳۴۱: ۱۳؛ سجستانی، ۱۳۵۸: ۱۲۸؛ اخوان‌الصفاء، ۱۹۵۷: ج ۱: ۳۰۶)

در این موارد با استناد به قرآن کریم و روایات به جایگاه والای انسان پرداخته می‌شود علاوه بر اینکه انسان را جانشین خداوند در روی زمین خوانده‌اند که خلاصه هستی به شمار آورده‌اند: «بدانکه ترا انسان صغیر و عالم صغیر می‌گویند و تمامی عالم را انسان کبیر و عالم کبیر می‌گویند. تو عالم صغیری و تمام عالم، عالم کبیر است. تو نسخه و نمودار عالم کبیری و هرچه در عالم صغیر هست، در عالم کبیر هست و هرچه در عالم کبیر هست، در عالم صغیر هست.» (نسفی، ۱۳۸۱: ۴۹)

در هستی‌شناسی عرفانی نسفی که مبنای انسان‌شناسی اوست، عالم هستی را به دو دسته عالم اجسام و عالم ارواح تقسیم می‌کند و مراتب ارواح را از عرش که مقام روح خاتم انبیاست در هفت آسمان با درجات مختلف در نظر می‌گیرد که در نمودار زیر قابل طرح است:



این سه بخش را متمایز از هم نمی‌داند، بلکه آنها را زیرمجموعه هم در نظر دارد، یعنی عالم ارواح چنان گسترش دارد که همه هستی را در بر می‌گیرد و عالم اجسام بخشی از آن به‌شمار می‌آید، چنانکه موالید هم بخشی از عالم اجسام هستند.



نسفی با استناد به قرآن کریم، عالم را به دو مرتبه ملک و ملکوت تقسیم نموده است و گاهی به آن عالم خلق و امر هم می‌گوید و عقیده دارد که خداوند ابتدا عالم ارواح را آفرید. چون خدای تعالی خواست که عالم ارواح را بیافریند، به آن زبده نورانی (جوهر) نظر کرد، از زبده آن روح خاتم‌الانبیاء بیافرید و از خلاصه آن ارواح اولوالعزم بیافرید، و از زبده و خلاصه آن باقی ارواح رُسل بیافرید و از خلاصه آن باقی ارواح انبیاء و از خلاصه آن باقی ارواح اولیاء بیافرید، و از خلاصه آن باقی ارواح عارفان. از خلاصه آن باقی ارواح زهاد و از خلاصه آن باقی ارواح عباد و از خلاصه آن باقی ارواح مؤمنان بیافرید و از خلاصه آن باقی ارواح بددینان و از آن پس ارواح کافران و از آن پس ارواح حیوانات و از آن پس ارواح نباتات و آنچه باقی ماند، طبایع بیافرید و با هر روحی چندین هزار ملائکه بیافرید. عالم ملکوت تمام شد.» (همان: ۵۲)

انسان با سیرو سلوک عرفانی و پیروی از شریعت می‌تواند این مراتب را پشت سر بگذارد و به مقام‌های بالاتر برسد که در بحث از نزول و عروج به آن می‌پردازد و گاهی از آن با عنوان مراتب سه‌گانه علم‌الیقین، عین‌الیقین و حقایقین نیز سخن می‌گوید و جسم را چون حجابی برای روح می‌داند که باموت ارادی می‌توان از حجاب‌ها بیرون آمد. برای انبیاء چنین عروجی را با عنوان معراج مطرح می‌کند. حتی برای عارفان هم چنین عروجی را قائل است. ولایت را باطن نبوت می‌داند که در این میان روح خاتم‌الانبیاء تا به عرش هم بالا رفت.

درباره سکوت اهل عرفان می‌گوید: «عروج اهل تصوف، عبارت از آن است که روح سالک در حال صحت و بیداری از بدن سالک بیرون می‌آید و احوالی که بعد از مرگ بروی مکشوف خواست گشت، اکنون پیش از مرگ بروی مکشوف گردد و بهشت و دوزخ مشاهده کند و احوال بهشتیان و دوزخیان را مطالعه کند و از مرتبه علم‌الیقین به مرتبه عین‌الیقین رسد و روح بعضی تا به آسمان اول برود و از آن بعضی تا به آسمان دویم برود و همچنین تا به عرش ممکن است که برود و روح خاتم‌الانبیاء تا به عرش رفت.» (همان: ۵۹) این سیرو سلوک را تنها در پرتو ولایت امکان‌پذیر می‌داند.

نسفی صاحب‌الزمان را انسان کامل می‌داند و عقیده دارد که هرگز زمین از انسان کامل خالی نخواهد بود و همواره یک نفر در این مقام ستون استوار الهی در زمین است که این مطلب را از روایات شیعی اخذ کرده است. در ابتدای کتاب انسان کامل خود می‌گوید: «انسان کامل را اسامی بسیار است به اضافات و اعتبارات به اسامی مختلف ذکر کرده‌اند و جمله راست است.

ای درویش، انسان کامل را شیخ و پیشوا و هادی و مهدی گویند و دانا و بالغ و کامل و مکمل گویند و امام و خلیفه و قطب و صاحب الزمان گویند و جام جهان‌نما و آینه گیتی‌نمای و تریاق بزرگ و اکسیر اعظم گویند و این انسان کامل همیشه در عالم باشد و زیادت از یکی نباشد از جهت آنکه تمامت موجودات همچون یک شخص است و انسان کامل دل آن شخص است و موجودات بی‌دل نتوانند بود، پس انسان کامل همیشه در عالم باشد و دل زیارت از یکی نبود، پس انسان کامل در عالم زیادت از یکی نباشد.» (نسفی، ۱۳۸۸: ۷۵)

جالب آنکه وظایفی برای انسان کامل بر می‌شمارد که اغلب آن را از وظایف خاص صاحب الزمان می‌دانند: «ای درویش! انسان کامل، هیچ طاعتی بهتر از آن ندید که عالم را راست کند و راستی در میان خلق پیدا کند و عادات و رسوم بد از میان خلق بردارد و قاعده و قانون نیک در میان مردم بنهد و مردم را به خدای خواند و از عظمت و بزرگواری و یگانگی خدای مردم را خبر دهد و مدح آخرت بسیار گوید... و مردم را محب و مشفق یکدیگر گرداند، تا آزار به یکدیگر نرسانند و راحت از یکدیگر دریغ ندارند و معاون یکدیگر شوند و بفرماید تا مردم امان یکدیگر بدهند هم به زبان و هم به دست.» (همان: ۷۶)

با اینکه واضح اصطلاح انسان کامل را ابن عربی گفته‌اند و همین مطلب یکی از عواملی بوده که نسفی را پیرو ابن عربی به‌شمار آورند، از دیدگاه او نیز بحث انسان کامل زائیده پذیرش نظریه ولایت است. ولایت صفت عام و قدر مشترک میان افراد و مصادیق انسان کامل است و در این فرقی میان ولّی و نبی و رسول نیست. همه آنها جامع عنصر ولایت‌اند، که فلک محیط عام است. (ابن عربی، ۱۹۴۶: ۱۳۴؛ کاشانی، ۱۳۰۶: ۱۶۷؛ قیصری، ۱۳۶۳: ۳۰۹) ویژگی‌هایی که برای انسان کامل گفته‌اند همان مواردی است که در اندیشه شیعی برای امام ذکر کرده‌اند. به همین دلیل سید حیدرآملی (متوفی ۷۸۷ق) هنگامی که از مصادیق انسان کامل سخن می‌گوید، بیان می‌دارد که اطلاق اسم ولّی و انسان کامل بر غیر از علی (ع) و فرزندان او یعنی دوازده امام جایز نیست. (آملی، ۱۳۴۷: ۱۷۹) چنانکه اغلب عارفان غیرشیعی نیز مصداق خاتم اولیاء و انسان کامل را مهدی موعود گفته‌اند.

صاحب الزمان و مهدی موعود

از دیدگاه نسفی، ولایت ابتدا در نبوت جلوه می‌نماید و در نهایت با ظهور موعود و صاحب الزمان به انجام می‌رسد. اینکه او از شاگردان سعدالدین حمویه بوده است و برخی از

گفته‌های خود را با استناد به نوشته‌های استادش بیان نموده است، نمی‌تواند دلیلی برای این مطلب باشد که عقیده به موعود را از شیخ خود آموخته باشد، چرا که اعتقاد به صاحب‌الزمان در میان مسلمانان چون دیگر ادیان عمومیت دارد و آنچه شیعه درباره دوازده امام(ع) بیان می‌کند با استناد به قرآن کریم و روایات مستند از پیامبر اکرم(ص) و دیگر امامان است. آنچه نسفی و حمویه درباره موعود گفته‌اند، در حقیقت همان عقاید شیعه است و بهترین دلیل بر این مطلب می‌باشد که آنها شیعه بوده‌اند.

نسفی ابتدا از روایاتی استفاده می‌کند که در آن ابراز می‌شود که نخستین چیزی که خداوند خلق کرده است نور یا روح پیامبر اکرم(ص) است و برای آن دو مرتبه قائل می‌شود، عنصر اول را این موضوع می‌داند که پیامبر فیض را از خداوند دریافت می‌کند و عنصر دوم یا مرتبه ثانی را رساندن آن فیض به مخلوقات می‌خواند. «بدان که آن جهت عنصر اول که از خدا دریافت می‌کند، ولایت نام دارد، در حالیکه جهتی که به مخلوقات می‌رساند نبوت خوانده می‌شود، لاجرم ولایت باطن نبوت است و نبوت ظاهر ولایت. اینان هر دو از صفات محمدند.» (نسفی، ۱۳۵۲: ۳۱۷)

از طریق ولایت به موعود راه می‌یابد که لازمه همدیگرند. «بدان که شیخ‌المشایخ، شیخ- سعدالدین حمویه گوید که دو جهت عنصر اول لزوماً باید در این عالم دو مظهر و دو مجلی داشته باشند. محل ظهور جهت نبوت در این عالم خاتم‌انبیاست. محل تجلی جهت موسوم به ولایت صاحب‌الزمان است.» (همان: ۳۱۷) پس دیدگاه خود را نیز بیان می‌دارد. «ای درویش، صاحب‌الزمان، صاحب مرتبه کمال علم و مرتبه کمال قدرت است، مرتبه کمال و قدرت مصاحب اویند. وی تمام عرصه زمین را تصرف خواهد کرد و هرگونه ظلم و بی‌عدالتی را از عرصه زمین محو خواهد کرد و زمین را پراز عدالت خواهد کرد. در عصر وی افراد بشر در صلح و سعادت خواهند زیست.» (همان: ۳۱۸)

مطالبی که شیعه همواره بر آنها تأکید داشته است و از اصول روشن این مذهب به‌شمار می‌آید، در گفته‌های نسفی دیده می‌شود و آنچه به عنوان تفسیرهایی از گفته‌های او یا شیخ او بیان نموده‌اند و کوشش کرده‌اند اختلاف‌هایی در بین این گفته‌ها جستجو کنند، به نظر ناموجه می‌آید و اگر او صاحب‌الزمان را ولی کامل یا ولی آخرین گفته است بیانی دیگر از عقاید شیعی است، چنانکه می‌گوید: «چون کار به محمد(ص) رسید، فرمود که بعد از من پیغمبری نخواهد بود. بعد از من کسانی که پیرو من باشند و مقرب خدا باشند، نام ایشان اولیاء است. این اولیاء خلق را به دین من دعوت کنند. خدای تعالی دوازده کس از امت محمد(ص) برگزید و مقرب

خود گردانید و به ولایت مخصوص کرد و ایشان را نابیان حضرت محمد(ص) گردانید که «العلماء ورثه الانبياء». در حق این دوازده کس فرمود: «علماء امتی کأنبياء بنی اسرائیل»، به نزدیک شیخ، ولی در امت محمد(ص) همین دوازده کس بیش نیستند و ولی آخرین که ولی دوازدهم باشد خاتم اولیاء است و مهدی و صاحب الزمان نام اوست.» (همان: ۳۲۰)

از مطالعه آثار سعدالدین حمویه روشن می شود که او هیچ اختلافی با نسفی درباره صاحب الزمان نداشته است. چنانکه می گوید: «گمان نبری که خاتم اولیاء زائد است بر خاتم انبیاء، که ایشان مظهر یک حقیقت اند. اما در خلقت دو شکل اند. یکی در اول زمان است و یکی در آخر زمان. محمد و احمد دو اسم اند که در یک مسمی ظاهر گشته اند. در اول زمان به اسم محمدی پیدا گشت و دعوت کرد، مردم را از دنیا به عقبی خواند و در آخر زمان پیدا شود به اسم احمدی و دعوت کند مردم را از عقبی به مولی و به اصل موضوعات و موجودات و سر شریعت و خاتم انبیاء و خاتم اولیاء از یک صنع اند و منشأشان یکی است.» (حمویه، ۱۳۶۱: ۹۸)

نتیجه گیری:

عرفان اسلامی در قرن هفتم هجری و پس از حمله مغول با تحولی بزرگ و گرایشی عمیق نسبت به عرفان شیعی همراه است. مبانی نظری این تحول با محور قرار گرفتن بحث از ولایت و انسان کامل، به سامان می رسد و یکی از بزرگترین نظریه پردازان آن عزالدین نسفی است که در عرفان نظری از هستی شناسی آغاز می کند و با طرح نظریه ولایت، موجودات را با توجه به مراتب نزدیکی آنها به خداوند تقسیم بندی می نماید. مراتب این نزدیکی را در قالب عوالم ارواح نشان می دهد و حتی در عالم سفلی برای حیوانات و نباتات هم روح در نظر می گیرد و این مراتب را از فرش تا عرش بررسی می کند.

در حوزه انسان شناسی نیز در عالم علوی ارواح هفت گانه ای را براساس نظریه هفت آسمان ترسیم می نماید که مقام روح خاتم انبیاء در عرش ادامه می یابد. ولایت بیان کننده ارتباط موجودات با حق است و انسان تنها موجودی است که می تواند همه اسماء و صفات الهی را در خود متجلی نماید و انسان کامل آینه تمام نمای این اسماء و صفات است. ولایت مطلقه که برای انسان کامل حاصل می گردد به معنای آن است که مظهر جمیع اسماء و صفات الهی و بلکه مظهر اسم اعظم است. خاتم اولیاء، ولی کامل، صاحب زمان و انسان کامل همان دوازدهمین ولی و مهدی موعود است.

منابع و ماخذ:

- ۱- آملی، سیدحیدر، جامع الاسرار و منبع الانوار، تصحیح هانری کربن و عثمان یحیی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۴۷ش.
- ۲- ابن عربی، محیی الدین، فتوحات مکیه، ترجمه: محمدخواجهوی، تهران، مولی، ۱۳۸۱ش.
- ۳- -----، -----، فصوص الحکم، تصحیح ابوالعلاء عقیقی، لبنان، دارالکتاب، ۱۹۴۶م.
- ۴- ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغه، تحقیق عبدالسلام محمدهارون، قاهره، داراحیاء-الکتب العربیه، ۱۳۷۱ق.
- ۵- اخوان الصفا، رسایل اخوان الصفاء و خلیلان الوفاء، لبنان، دارالکتب الاسلامیه، ۱۹۵۷م.
- ۶- ترمذی، محمدبن علی، خاتم الاولیاء از دیدگاه ابن عربی و حکیم ترمذی، محمدخواجهوی، تهران، مولی، ۱۳۸۵ش.
- ۷- جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، تصحیح: محمودعابدی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۰ش.
- ۸- حمویه، سعدالدین، مصباح فی التصوف، تهران، مولی، ۱۳۶۱ش.
- ۹- ریجون، لوید، عزیز نسفی، ترجمه مجدالدین کیوانی، تهران، مرکز، ۱۳۷۸ش.
- ۱۰- سجستانی، ابویعقوب، کشف المحجوب، تصحیح: هانری کربن، تهران، محمودی، ۱۳۵۸ش.
- ۱۱- قونوی، صدرالدین، فکوک، ترجمه: محمدخواجهوی، تهران، مولی، ۱۳۷۱ش.
- ۱۲- قیصری، داود، شرح فصوص الحکم، تصحیح: سیدجلال الدین آشتیانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ش.
- ۱۳- کاشانی، عبدالرزاق، اصطلاحات الصوفیه، تهران، حکمت، ۱۳۰۶ق.
- ۱۴- ناصر خسرو قبادیانی، روشنایی نامه، به اهتمام، تحسین یازیجی، تهران، توس، ۱۳۴۱ش.
- ۱۵- نسفی، عزیزالدین، کتاب الانسان الکامل، تصحیح ماریژان موله، تهران، طهوری، ۱۳۸۸ش.
- ۱۶- -----، -----، زبده الحقایق، تصحیح: حق وردی ناصری، تهران، طهوری، ۱۳۸۱ش.
- ۱۷- -----، -----، کشف الحقایق، تصحیح: احمد مهدوی دامغانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶ش.

Archive of SID

۱۸- --- ، ----- ، منازل السائرین، به کوشش: ماریژان موله، تهران، انجمن ایران و فرانسه، ۱۹۶۲م.

۱۹- --- ، ----- ، مقصد اقصی، ضمیمه اشعه اللمعات جامی، به کوشش: حامد ربانی، تهران، کتابخانه علمییه حامدی، ۱۳۵۲ش.